

به بازخان گفته فرستادند که بنحایت خود بروند و دیگر مصدر فساد و سبکامه نکرند که در حق شما همین بهتر است و گرنه ناحق از دنیا خواهند رفت و کشتگان خود را بالای یکدیگر و منزل گاڑی بازاری برداشته بپزند و دیگر مصدر فساد شدن بیخ از بنیاد خود برکنند است بجز دور و واحکام خان مذکور بنحایت برگشت و ضد سگالانش و توانا گاڑیان شهری بازاری بگرایه آورده مردگان خود را بردند و سپان مرده را حواله چاران کردند که گوشت بخورند و پوست برای ایشان آرزو چون سراج الملک بهادر در مکان میر عالم مرحوم داخل گردیدند و این همه کیفیت بعرض اقدس حضور پر نور رسید و در جوانان بار آورده نون صاحب فرنگی نیز فرستادند که نسبت جلو خانه میر عالم بوده خبر داری نمایند و احدی را بدون حکم سرکار نگذارند و دو صد جوان و کهنی دیگر برای حفاظت اطراف مکان حرمت نمودند و تقید بلین فرمودند که پیشتر را بغیر حکم سرکار اندرون رفتن ندیند تا بدیگر کس چه رسد مصرع رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت بهدین و شمنان در فکر خود تصور کرده بودند که بالکل خاطر جمعی شود اما بفضل الهی شامل حال شد و توجه خداوند نسبت گمراهی و نیکی نیت و بد و روح مرحوم بجار آمد الغرض بهادر موصوف امیریت با نشان و شوکت و صلابت و وجاهت نیز فخر مال انبیا نیز گم گو پر اخلاق با فطرت تویم و خرد مستقیم متین کشاده حسین فراخ همت باین بهین منتظم دولت واقف موزنی و جلی ریاست باریک بین بر دبار کیتای روزگار نشاء خدایات جلیل القدر وزارت صاحب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مورد الطاف سلطانی مشمول عنایات خسرانی لب فریزی نوبت و خطا بهای بزرگ و پالکی جبار دار و مسلم و نقاره در فدویت و جهان نشاری سرکار موصوف رفیق پرور قدر دان کمال و اهل کمال

اقربا نواز جمیع صفات امیرانه و وزیرانه

موصوف

## سردار الملک بهادر

نام اصلی اش کھالنسی میان است بر او لقبی شمس الامراتیج جنگ بهادر در عهد حضرت غفرانما ب بر سالها  
 هفت هزار سوار و پیاده با و غیره سر فرزند بوده همیشه مصاحب و مقرب و باریاب حضور بر لوز بود صاحب  
 منصب هفت هزاری و علم و تقاره و نشان و نوبت و پالکی چهار در و خطاب ملکی از پیشگاه خلافت  
 مباحی و شرف بالای و نبل کنده سی با جمعیت مستقیم احتشام جنگ فرخ مرزا انجمن کارهای  
 نمایان ظهور آورد که مورد تحسین گشته مشمول عواطف سلطانی گردید و باضافه قدر و منزلت برتر  
 این رسید چون اکثر عهد و بیان و جنگها با جمعیت بهادر سز تقبل درآمد علی الخصوص در جنگ احتشام  
 جنگ مذکور که ابوسیان با دو هزار مرد و بیان دیگر متقابله سردار الملک بهادر درآمد و بسیاری از آنها  
 مقتول شدند از ان عداوت نادانان این قوم در عشره محرم الحرام تبایح پنجم شهر مذکور که یک هزار  
 و دو صد و پانزده بجس وقت قریب یک و نیم پاس شب برآمده بهانه سلام در عا شوخ سانه  
 سر فرز ابالی غنچه نینی حی بند و ستانی که ملازم بهادر موصوف بود و همیشه بهادر در عا شوخ خانه اش  
 تمام تمام شب بوده مشرب می شینند آتش تنها بغیر اسلحه یافته چهار کس از قوم ایشان ضرب شمشیر  
 نمودند آن بهادر بیان بزد بعد خوردن زخمهای کاری اینها یکی از آنها را چنان در گرفت  
 قریب بود که از جان برود از آنجا که خود دست خالی بود و ملک از بیج جانب رسید دیگران  
 بفریخت کار خود کرده رفته پنهان شدند لکه مردم محرم در رسته و بازار بودند که میسر کرد که گشت  
 اما کسی نیکو در بر انداختن نخل حیالتش سی موفوره بجا رده بودند بعد شهادت بهادر موفوره در غضب  
 سلطانی که نمونه قریب و نیست گرفتار شده بسزای اعمال خود رسیدند چنانچه حکم جهان طاع بعد از آنکه  
 و استحقاق بسیار صادر شد که مینی نینی و هر چهار برادرانش را بریده سوار خزان کرده از بلده اخراج  
 نمایند و مهد و بیان تبایح شش روز یک قلم بالکل منقود و الاثر گشته بعد چندی از تصفیه عظم الامرا

بنظر درآمد ہر گاہ و نقش آن مظلوم را و رک مسجداً اللہا خلق اللہ آوردند عاصی نیز ہمراہ بود  
 تمام سیر و محن تا چارنار و از آنجا تا کولہ علیجاہ و از آنجا تا دروازہ تالاب میرجلو و از آنجا تا  
 درگاہ برہنہ صاحب و مدفن ایشان مقبرہ شمس الامراتیج جنگ بہادر علی الاقصال تماشائی بودند  
 کہ اگر یک صحرا بر سر انہا پاشند بر سر زمین نمی افتد سوزد پیش ازین یک روز سردار الملک بہادر  
 خوابی دید کہ سواری مبارک جناب سید الشہداء علیہ الصلوٰۃ والسلام می آید و تمامی سبز پوشان فرشتہ  
 چہرہ در جلو میروند ہمینکہ تو سن فلک سیر خاصہ بجا دیش درآمد بہادر مذکور آداب بجا آورد و علم شدہ  
 کہ یک سپ از کولہ ہای سواری مبارک بگمانی و ہند و اشارہ نمودند کہ سوار شدہ ہمراہ رکاب  
 سعادت خانہ پاشا پس مشارالہ سوار شدہ و دخل جلو سواری مبارک گردید کہ چشمش میدار شد  
 آنوقت صبح صادق بود روز دیگر این خواب بابرکات را بہادر محرز بتجلی علی شاہ کہ بسیار محبت  
 باو داشت ظاہر ساخت شاہ صاحب لقبیر نیک دادہ تسلی خاطرش نمودہ بخانہ خود آمدہ رو بروی  
 بعضی محرمان خویش گفت کہ حق سبحانہ تعالی خیریت سردار الملک کند ازین خواب معلوم میشود کہ الکار اثر  
 بیشتر در آید پس در عرض یک روز واقعہ ناگذیر صورت پذیرفت امیری بود کہ تا حال مانست او  
 عالی ہمت کہ نظر درآمد ہر گاہ رو بہ درخشش النعام صرف نمود بہادر سختی بلن جو صلاہ در علیہ  
 خداوند نعمت چہار فرزند گذشت ہمین پور سردار الدواعف بہتر و میان دو بی عظم جنگ  
 حسینی میان ہردو جمیع صفات پسندیدہ مشہور بودند و در عین شباب بحسبت خرامین زند و فرزند  
 دیگر کہ ذکر ایشان خواہد آمد انشاء اللہ تعالی

سلطان نواز الملک سلطان نواز احمد در صف افکن جنگ بہادر

نام اصلی اش میر غلام حسین خان بہادر است خلف سلطان میان از جانب جدادری سادات

صیج النسب که میر محمود خان بهادر سپید عالیخانان از ملازمان قدیم سرکار آصفیه جدا در سے  
 بهادر معزناش تا عین حیات پدر بزرگوار خود در عالم ناز پروردگی بسر برد بعد رحلت ایشان در ساری  
 عاشقت برادر شفیق خویش محرم صاحب میان النخاطب صف لشکر جنگ بهادر بن شد رسیده جمیع  
 امورات مالی و ملکی سببه کامل بهر سانی بهر گاه واقعه ناگزیر بهادر مذکور در دربار جهانمندان از سر تقدیر  
 و منتقامای حال گشت میر غلام حسین خان بهادر سطور با وصفیکه ابتدای شباب سن تیز دشت امورات  
 محوله برادر بزرگوار خویش را با این بهین زینت و زینت از پیشگاه خلافت و فرمانفرمائی  
 و از دیوانی با اتحاد کمال را چه چند و لعل مهاراجه بهادر و نیز از وفات نزال ممالک محروسه سرکار به محبت  
 و یک جنتی رای بهادر و در این بهادر و او را انتظام تمام فرموده کمال آبرو و عزت و نشان  
 و شوکت روانه تعلقات لکهار و پیغمبر محول که مراد از سرکارت کننگیری رای چور و غیره و محاسبات  
 گنگاوتی و غیره باشد با جمیت سواران و پیاده های بار و پلاهنها و علی غول و عب و سکهان  
 و رو هلیه و غیره گردید و بعد از آن بالطف خداوندی بار دیگر باریاب حضور پر نور شده به منصب  
 مناسب عمده و خطابه های لایق دولتی و ملکی و نوبت سرفراز و ممتاز گشت و همواره با اسال عنایات  
 خلعت و جواهر و شمشیر یافت موسم سرامباهی و شرف میباشد الفخر من امیر است که درینولا هیچکس بعینم  
 و نشان و مقدر و ربی پایان او اکثر نمیرسد رفیقان خود را بان شفقت پرورش مینماید که احدی  
 رو بسوی بلاد واکن و امیران دیگر نسکیند از سالهای سال قدست فدویت دارند سخی بهادر و مال اندیشتر  
 صاحب سیاق و سباق همواره صحبت لویانه اش از لفظ و کبر و کینه با کلمات بی محابا زنا و بیبا  
 پاک اسپان خاصه اش مانند گل رویان پری چه از جمیع اقسام حاضر و فیلان کوه پیکر بلباس و زیور  
 سمور کس از نجیبان گرفته روزگار بلاز متش سرد بدون الطاف نان و پارچه جای دیگر فرستن  
 نمیدهد منصب داری که از برهم افتادگی روزگار تپاه شده خود را بسختش رساند اگر باند سلوکهایا بد

و اگر برود و بسببک معقول زیاده از حوصله اش ممنون عنایات ساخته با اسپ و خست و نقد و شمشیر و غیره  
روانه حیدرآباد میفرماید الغرض تقابست که امید گاه افتادگان زمانه توان گفت و خود بذات خود خوشتر  
اخلاق کثاده طبیعت بلند همت جمیع صفات امیرانه موصوف

## سزاوار جنگ بهادر

نام اصلی آن منبع خرد میر غلام مهدی است خلف الرشید میر کاظم علیخان بهادر مختارالدوله در بیت  
سالکی منظور نظر خاقانی گردیده از پیشگاه حضرت منفرت منزل بدر و غلج هر کاره با سرکار متعلقه سید  
نصرت مهدوی که در جنگ چنبل کوڑه بجار آمد فایز گشته کوی سبقت در هم چشمان ربود امیر است جمیع  
و سخنی شمر فتم تاریخ دان خوش مزاج کثاده اخلاق خوش لباس نفاست پسند نجادوست ارازل دشمن  
در شکار چرند و پرند نهایت مصروف جانوران شکاری همراه خود داشته اکثر بتفریح مزاج مامور در سوار  
اسپ نیز کمال دارد صاحب منصب هزاری یکبار سوار و بجای که قریب سی هزار روپیه ذات سرفراز بهر خدمت  
کلاز پیشگاه خلافت مامور شود و چنان با نظام آرد که مزیدی بر آن منقور نباشد همواره در دربار  
حاضر و سرگرمند و بیت است

## سرفراز جهان جنگ بهادر سزاوار محض میرکجان

خلف ارشد و اکبر مرزا علی بیگ خان بهادر است که خان مذکور در عهد دیوانی میر عالم بهادر مرجع محاق  
حیدرآباد بود و طالب میر ساعز و باره دری و سزاوار منازل نواصات و غیره عمارات میر حیدر موصوف  
تمام با به تمام خان مذکور الخرام یافته و نیز بسبب وزیر باتدبیر خان مذکور از پیشگاه حضرت منفرت  
منزل بر سال دو صد سواران و خطاب و جایگزین و غیره ما متعلق به سرفراز در دید و شادی خان مقوم  
یعنی مرزا نصیر بیگ خان سرفراز جهان جنگ بهادر از دختر مغلیان بهادر طالب الدوله که توال مالک محرم

سرکار دولتدار آصفیہ و امرا اللہ اقبال پسر علیخان بہادر طالب الدولہ در غایت تکلف و زینت روی پیش کشیدید و در آن شادی میر عالم بہادر مرحوم رونق افروز و زرم عشرت شدہ فریق مفاخرت اور از فریق فریقین بلند گرداید و تمام امر او اعزہ و جمہاران و ثقات بلکہ ورین تہادوی مدعو بودند و بعد شادی برای خطاب و امام خود و فلجیان التماس از میر عالم بہادر نمودند میر صاحب در پیشکام حضرت سعادت منزل مروضہ نمودہ خطاب خان بہادر و جنگی وقت در الضرب سرفراز تائب و بعد انتقال علی بیگ خان بہادر پیرا و از خدمات رسالہ و در الضرب عزول گردید چندی منسوی بودہ بسن رای و تیزی فہم سالی خود و حضور پادشاہ ناصر الدولہ بہادر آدم اللہ اقبال نمودہ بیاموری طالع ازہان رسالہ سواران و خدمت دار الضرب ثانی سرفراز شد و واضح باد کہ خان مرقوم الصدر و علم بہیت و رمل و نجوم چنان مشق بہم رسانیدہ بودند کہ در آنوقت مثل خود نینداشتند بلکہ نظیر او ہر زمان کمتر پیدا میشود و حضرت سید کمال عالی پادشاہ ماتا ناصر الدولہ بہادر اکثر حکم استخراج احکام میفرمودند و برابر جواب یافتہ خود وقت بیشترند و این عاصی محرر اوراق چند بار امتحاناً سوالات کردہ بعد وقت جوابات در کمال صداقت بیاد بر طوریکہ گفتہ بودند بہمان طور از قول او شان نقل بر شدہ و بحق بہادر مرحوم الصدر شخصی بمثل زمانہ خود اند کہ سخن و رحمدل و صاحب مروت بود و ذکر او در شعر او صاحب کمالان نیز خواہد آمد

## سیف جنگ بہادر

خلف امجد الملک بہادر است کہ را در سبئی تیغ جنگ بہادر بود چون امیر کبیر صغیر سن و شست او تمامی کار خانات را بدست خود داشتہ مدتی بانتظام مہام پر و خستہ جهان فانی را پدید نمود اما سیف جنگی

بعد حلت پدر مرحوم مذکور چندی با اتفاق بوده بسرب و بعد از آن از علاقه امیر کبیر برآمده بامور  
 خویش بروخت اما درین عهد از فطر الطاف حضور پروردگار آفت تمهیداری که خارج از حساب  
 و کتاب شده بود برآمده بر اکتفا در اجابت قلیل اکتفا نموده از پیشگاه خلافت بسرفرازی سواران  
 پیاده مامور گردید و بخطاب امجدالدوله نیز مباحی شده بدرجه بلند رسیده پابند خان خوشتر  
 در نفس شکنی است و بهنگام سواری مبارک حاضر در بار است

### سیدالدوله بادر

صوبدار بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و نام اصلی اش میر محمد سعید است خلفت میر خلیل الله خان بادر  
 سعید جناب بن میر محمد سعید خان بادر سعیدالدوله کابان که بعد از حلت پدر خود میر محمد علیخان مرحوم  
 ولایتی ایرانی ایشان و برادر خود و ایشان میر محمد باونچان بادی الدوله بهمه ای خوشتر میر  
 خلیل الله خان در سرکار حیدرآباد در سرزنگ پهن نوک شده چندی بسرب و بعد از آن در سرکار  
 بسالت جنگ بادر امیر الامرا و زقلو امتیاز گنده عشق را دموئی ملازم رکاب گردید و نام مدت  
 حیات آن حضرت شریک بزم و رزم بودند بعد حلت آنحضرت چون داراجاه بادر همین پور  
 مرحوم مغفور داماد حضور پر نور حضرت خضر انام بامی ریاست پدری گشته هر دو را  
 پسند خاطر نموده میر محمد سعید خان را امور سفارت بجناب حضور پر نور ساخته و میر محمد باونچان  
 را بخشی جمعیت سواران و پیادگان و غیره سرکار خویش نمودند که هر دو بخطاب دولتمانی از حضور  
 پر نور سرفراز شدند و مدتی باین خدمت مامور بودند اما سیدالدوله مرحوم همواره در حضور پرورد  
 از طرف نواب داراجاه حاضر گشته با استقواب میر ابوالقاسم میر عالم بادر سوال و جواب میکردند  
 و باریاب میشدند بعد حلت داراجاه بادر و برهنی دولت و داخل شدن ملک سرکار دولتمدار

هر دو به اور در حضور پر نور حاضر گشته باستلاء ابریا بی و آستان بوسی مشرف و مساهی گردیده  
 در بار چهار چهار صدر و پر فرزندند و سعید الدوله چند بار از حضور تجویز میر عالم موصلت  
 و جواهر و عنایات دیگر با عنایت نام حضور روانه رس چنانچه نزد سراج الدوله و الاجاه گشته  
 فائده کلی برداشت و نیز همراه میر عالم به پوزارفته بعد جنگ کثرت وارد بلده گردیدند و با اتحاد و الطاف  
 عظیم الامر ارسطو جاه اوقات عزیز خویشین بسر بردند هر دو سپران خود میر محمد علیخان بهادر و میر  
 قلیخان قندهار را در سن بیست سالگی در رساله مرشد زاده کیوانجاه بهادر بدو یکصد یکصد  
 روپی در سرشته راجه شیور پشاور نوکر کنایه متعین مرشد زاده موصوف ساختند بعد حلت  
 اعظم الامر چون عهد دیوانی میر عالم بهادری صاحب موصوف خواستند که تیاری کتبه آب  
 در شیوار موضع کولوال کوڑا لعل آرندهند ابها در مذکور را مدهرد و فرزندان مذکور ایشان مامور  
 تیاریش نمودند چنانچه در سنه یک هزار و دو صد و بیست و یک هجری کتبه تیار شده آب جو بسیار  
 عیبه که زبان هندی ساخل گویند در بلده حیدرآباد خانه بخانه در حوضها در آمده باعث خوشی  
 و خورمی خاطر مسرحت صاحب معز گشت و پس از آن بجا تیاری تالاب نیز ساعی جمیله تا یک سال بجا برده  
 فراغت حاصل نمودند آنجا که سعید الدوله مذکور از نیز فحی و فرست رای و فصاحت زبان و خوش  
 تقریری و مزاجدانی و دورانیشی بکتای روزگار بودند و با میر عالم مذکور قرابت قریبه داشته  
 در چند بار یابی حضور پر نور حضرت منفعت منزل پس خاطر مبارک گردیده همواره به صاحبیت بازی  
 میبودند و اینتنه خلاف مرضی میر عالم گشت چرا که در هر وقت که از حضور در مقدمات کلیات تهید  
 و تا یک میر عالم میگردد ایشان را خود بدولت و اقبال نزد میر صاحب مذکور سفیرت او اند و ایشان  
 بسبب اینکه در سن و سال ورشته داری نیز بزرگی داشتند میر عالم را بدشتی ابلاغ امر می نمودند  
 لهذا میر عالم مقرر کرد که سعید الدوله را بسر کردگی لشکر ظفر پیکر کار از حضور پر نور سر فرزند کنایه



روانه سمت بزار و از رنگ آباد نماید هرگاه در حضور عرض کردند شاهنشاهی که برای قزاق‌داری در رفع  
 مایه طبیعت خود که احوال جا بجا بشکفته اظهاری بیان میسختند مابعد دولت ایشان را در پیشگاه و خوش  
 داشته ایم و شما میخواهید که از صاحب‌الکیند هرگز پذیرا نخواهد شد با فعل مابعد دولت ایشان را بخدمت  
 نیابت صوبه‌داری بلده حیدرآباد مسافر از فرمودیم که مامور کار و بار نظامت بوده هر روز حاضر در بار  
 دولت‌دار باشند بکاره نشیند میر عالم بجان قبول کرده دست از فکر جدایی ایشان از دربار باز نداشتند  
 خاموش گردید پس بهادر معز تا مین حیات خویش همواره خدمت نظامت و در آخر پناه بجای گرفته هر  
 روپی‌ذات بوده در سنه یکمزار و دو صد و ست و نه بحسب لواء ایان خراسان به خدمت تاج یافتند  
 عجب انسان خوش اخلاق بود که در مجلس امیران و در دربار جهان‌نما از مجلس لطافت لسان و تقریر شتر  
 نمیرسید هم‌اقل محفل محو حیرت از خوش گفتار ایشان میکردید فارسی به نهایت فصاحت به جواهر ایران  
 میگفت دو فرزند و بلند گدشت اولین میر محمد علیخان بهادر و دومی میر خلیل الله خان بهادر  
 اما میر محمد علیخان بهادر بعد حلت پدر خویش بخدمت نیابت نظامت بلده مذکور از پیشگاه خلافت  
 مسافر از گردید بدوست امورات محوله خود قدر و مقامی نمود و به نیکتانی مشهور گشت و علی محمد خان  
 صدیقی را که وکیل خان شیراز بود نایب متقل خانگی خویش گردانید همه امیر محمد علیخان مذکور عجب  
 انسان مدبرترین متحمل بیدار کردن ایام باوصیف که جوان سی ساله بود او در بیان امیران کم سن سال  
 و در چشم مردم بزرگ نظر می آمد عاصی و بهادر معز از عمر شصت سالگی در کجا نشو و نما یافته این بنام  
 رسیدند در سن سی هم گاهی مشغول بود و بعد نیکت که با طفلان در طفولیت که هم عمر بودیم نام  
 ایشان کوه‌کین داشته بودیم عاصی محرر اوراق و بهادر معز از میزان الحرف تا قطعی و میر در جناب  
 خدمت رسید نورالاصفا صاحب هم سبق بوده تحصیل نمودیم زبان رطافت اظهار فضایل بهادر مذکور  
 بت فرشته بصورت انسان بوجود آمده بود در سن چهل سالگی در سنه یکمزار و دو صد و سی و هفت

چون عارضه استقامت و محض و پشت که هر روز حیات بدن فریب می شد شی نماز عشا و دعای عید و خوانده  
 قیام و در پیش شب بالای لبتز استراحت چادر کشیده چون خوابید دیگر حرکت نکرد و کیاس روز برآمده  
 معلوم شد که روح پرواز نموده است و مقام عبرت گشت از بسکه و اما سید احمد علیخان مازندرانی  
 اقربای قزیه میرالملك بهادر بود و لهذا بهادر موصوف خود متوجه امور آن مرحوم مذکور گشتند  
 اولادند پشت امیر خلیل الله خان بهادر بعد از حلت سیدالدوله بهادر مرحوم پدر خود در مختاری  
 اچیند و عمل هوارا بهادر بقبله داری محمد آباد سید را از حضور مغفرت منزل سرفراز شده  
 تا دو دوازده سال امور کار و بار را بخامانده بعد از حال سیر محمد علیخان مرحوم برادر بزرگ خویش  
 بصوباری نیابت نظامت بلده حیدرآباد و خطاب جنگل مهابی گشته در امیران سرکار امر خنجر  
 باسان اعتبار رسانید از بدو نشود تا عاصی و بهادر مغفرت تقاسم تمیز بوده اند محبتی که فیما بین  
 هر دو برادر بود تا الی الآن در هیچ برادران نظیر آن آید هر دو برادر بصفتان پندیده و اخلاق  
 حمیه یکتای روزگار بودند ایشان هم دفعتاً از عارضه سرسام در سن یکزار و دو صد و چهل  
 و نه هجرت خرابیه در دایره بیرون حساب هم پلوی برادر خود مدفون گشته اما میر  
 محمد سید خان سیدالدوله حال خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم که از لطن صبیح سلطان بیان  
 متولد گردیده بعد از حلت پدر و بقدر خویش باوصفیکه ابتدای شباب درشت از پیشگاه بندگالفا  
 حضور پر نور اوام الله اقبال تجرست مورد نیابت نظامت سرفراز و ممتاز شده بسرفزاری  
 نوبت و جاگیر خطاب جنگل و دولانی نیز مشرف و مهابی گردید که در تمام سلطنت نام بزرگان  
 خویش بر تبه بلند گردید درین ایام با اینکسن بهادر موعز قریب ببت پنج سالگی رسیده است  
 خرد و فراست و عقل و کیاست از ناصیه ششمانند نجم ناقب می درخشد و تمامی نشانهای بزرگان  
 خاندان خود و مجال خویش وجود دارد و بفضل با مورات محول خود معهور کار و بار خدمت نظامت

و حاضر در بار جهان در است  
سلطنت جنگ بهادر

خلف سید ساقی خان بهادر مرحوم نام اصلی اش سید زین العابدین خان بهادر است مفصل  
احوال خاندان ایشان در احوال جبرائیلان بهرام الملک بهادر نظام آمد بهادر مذکور بعد از خالی  
ذوق خود در صغر سن بدست عموی خویش بهرام الدوله سید عزت خان بهادر بوده در اطاعت  
امر سرگذشت نمود چون سن پانزده سالگی رسید از فرست خود با مورات خویش پرده خسته بقیه  
کلیپاک و قصبه گهاٹ ناندوره جاگیر خود رفت و دستی انجام نموده مامور کار و بار خویش است و بعضی  
خاندان خود موصوف درین ابتدای شباب قدم بقدم بزرگان نهاده به اوصاف حمیده مشهور  
و منصب مناسب و خطاب جنگی شرف و مهابت و سرگرم حاضر باشی در بار جهان پناهیست

## حضرت الشیخ شمس الامام بهادری جنگ

از اولاد امجاد حضرت شیخ فرید الدین شکر گنج روحه الله تعالی روحه است موطن نیاگان اش  
پورب چندری در شکوه آباد صوبه اکبر آباد رنگ سکونت ریخته بشکوه آبادی شهر شدند جدا می گرامی  
شیخ بهادری در عهد خلد مکان عالمگیر بادشاه منصب مناسب عمره و خدمت صدقات و امانت  
خرنیه سرکار اکبر آباد کامیاب گردیده وقت موعود بعالم عقبس خرامید خلف ارشد شیخ  
ابوالخیر خان در عهد مذکور خطاب فی و منصب مباحات اندوخته در بهر حال توسل محبت و اتحاد  
پر محبت خان داشت بعد از ان بهایت قدر دانی مورد الطاف حضرت منقرتآب گردید چون  
نقوش جمعیت در طالع او مرتسم بود روز بروز قرب و اعتبارش افزایش پذیرفت ابتدا به منصب  
دو هزار پانصد سوار و خطاب خانی و عطای جاگیر سرفراز گردید و در ایام مراجعت نواب منقرتآب

از دارالخلافت جانب دکن به غیر نیابت صوبه مالوا و فوجداری ماند و مباحثات اندر خست و لب چینه  
 حسب الطلب در حضور سید از اصل و اضافه به منصب چهار هزار سی و دوازده سوار و خطاب بهادری  
 و عطای علم و تقاره نوای بلند رنگی افرخت و در سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری که  
 با یونانیک سردار مرطه با فزادان جمعیت بنا بر وصول چو تخته سمت کرناٹک حیدرآباد آمد و شور و شتر  
 برپا نمود و بهادر مرطه بر روگی افواج سرکار و ذات بحجت تا ویب او کام سرعت برداشت و به نزدی  
 همت و شجاعت خود فوج غنیمت انگست فاحش داده تمامی اسباب و سامان و لشکر او را بتالان  
 آورد که در او این امر زبان زد خاص و عام گردید پس از آن فوجداری سرکار کلان و نیابت  
 صوبداری خاندیس مباحی گشت و در عمل نواب عالیجناب نامر جنگ شهبه خطاب شمشیر بهادری و  
 تفویض نیابت صوبه خسته بنیاد و وقت ثانی به نظم صوبه خاندیس است اعتبار افرشت و در وقت  
 امیر الممالک صلاحات جنگ بهادر خطاب امام جنگ و پالکی جهال در از نامور گشته در چنگ دیوانی  
 برگشته و اسس تعلق گرفت در مقابل بهادر مرطه و نمود به اولی فوج ظفر موج با و تعلق گرفته بی محابا  
 خود را بر فوج مخالفت زود آنجا که حفظ الکی شامل حال بود سلامت بر آمد امیری بود سپاهی آموز  
 انکار و به مقدمات علمی آشنا و همت درست و در زندا پیر مالی و ملکی رای عالی دشت و بنان دبی  
 مشهور بوده دو وقت بار فقا و عشا پر و منصب داران یقیناتی طعام لذت عمده میخورد و در سنه یک هزار  
 و یک صد و هشت و پنج هجری که ملک جاو و والی خراسید دو فرزند جگر بند گذشت کلانی ابوالبرکات  
 خان بهادر امام جنگ او در عین شباب با خرت شتافت نشسته همت و شجاعت کمال دشت در وی  
 شمس الملک بهادر نام اصلی آن اصل و وجه شجاعت و نام آوری ابوالفتح است تا صین جیان والد  
 خود منصب و خطاب خانی سرفراز گردید و بعد انتقال پدر بزرگوار از حضور پر نور نواب غفرانآب  
 آصفیة ثانی به ابوالخیر خان بهادر تیغ جنگ مخاطب شده مور و نوازش گشت چون مراتب حسن عقیدت

بخاطر و الا جا گرفت شریک بزم و رزم فرمود و بعد از شسته شدن رکن الدوله دیوان سرکار از اهل  
 و انصاف و بنسب پنجزاری سه هزار سوار و عطای عالم و نقاره و پالکی چهاردار و خطاب شمس الدوله  
 سرایه اموری اندوخت پس از آن خطاب شمس الملک شمس الامراء تاکر مباحثات افراخته بمرتبه بلند  
 اوج سپاه گردید و جمعیت پایگاه در سال او ده هزار سوار با گیر و ده هزار سپاه و سپاه سردی  
 خاص الخاص حضور که هر یک از این سپاه از یک هزار روپیگی کمتر نبود و در ماه با گیران فی نفر تا به یک هزار الفصد  
 روپیگی رسید و سرفراز و ممتاز گشت و همواره در خلوت مبارک نشاند روز حاضر بوده در حفظ و حمایت  
 و بهوشیاری خود بدولت و دقیقه فرود گذشت نه نمود امیری بود و عبور مزاج شجاعت و سخاوت  
 اسب تمام رسانید در راستی گولی درستی پسندی یکسای روزگار گاهی روادار اذیت احدی نبوده  
 صاحب منصب هزاری ده هزار سوار و ماهی و مراتب و سپاهای جوهر معالمان و لاری که خاصه مرشد زاده  
 دست از حضور ممتاز و سرفراز گوین چون بار حضرت غفرانما ب تکلیف خدمت جلیل الفکر دیوانی  
 سرکار و در الهامی فرمود آن منشا شجاعت و مال اندیش قبول فرموده بسرفرازی عظم الامراء  
 معین الدوله استلوجاه ایما و اشاره نمود چنانچه بطریق تجویز بهادر موصوف از قاصد او سه طلبیده  
 در حینک طفل الدوله مبارز الملک رو با خرت نمود و فرخ مرزا طفل الدوله اسپر شش با عنواهی سقتر این مسد  
 فساد بالای قلعه نزل گشت و از تنگ از افواج قاهره سرکار بطور آمد جمعیت پایگاه سرکار محول شمس الامراء  
 بهادر سپردگی سردار الملک گمانی میان بالای نزل کنای کارهای نمایان بطور آورد که موجب  
 تحسین و مورد آفرین خداوند گشت گردید بعد مراجعت هنگامیکه اراده سفر با نخل و مهم بر سر رنگ بین  
 بوقوع آمده روانه سمت شرقیه شدند است و پنجم ریح الثانی در سه کلبه رود و صد و پنج مجری در مقام  
 پانخل مذکور و ولایت حیات نمود حضرت غفرانما ب راهنایت ملال خاطر غایب حال گردید بسیار  
 بسیار گریه فرمودند و تا فانا نخوسم متوجه خاصه غمت نشدند و تا انقضای ایام حیاتم تو خبر بزرگ و رنگ

و لباس رنگین و جواهر و سیر و شکار و دیگر تفریحات نه نمودند بموجب حکم در درگاه سید حسن برهنه صاحب  
مدفون ساخته مقبره و مسجد عالی و باغ و چشمه تا هنوز موجود است و در عرس سالیانه صندل بکمال  
تکلف امیر کبیر میرند و خلقت خدا ملاحظه روشنی میکند و طعام لذیذ بریان علی العموم میخورند و مخطوطات میشود

## شمس الامرا بهادر امیر کبیر

خلف الصدق و ارشد و ایقن ابوالفتح خان بهادر تیغ جنگ شمس الامرا بهادر است نام اصلی آنعالی مرتبت  
میفرموده امیر کبیر چون تیغ جنگ بهادر است تا آنکه بر تقدیر الهی را بیک اجابت فرمود  
شمس الامرا بهادر امیر کبیر که یازده مرحله از مراحل عمرش گذشته بود در بلده حیدرآباد مقیم مقام  
پرورش والدۀ مابده خویش بودند سبب الحکم حضور از بلده مسطور روانه قلعه پانچل با جمعیت  
ضروری و لشکر فیر و زگر دیدند روز ملازمت حکم به انقطاع شرفصد دریافت که مرشد زاده آفاق  
جهاندار چاه بهادر برای استقبال انصاحب مدارج و مناصب رفته هر دو منظور نظر خاقانی در عمارتی  
خاص هم بهلودوش بدوش نشسته داخل لشکر ظفر پیکر گشته با هم برای نذر حاضر در بار جهاندار  
شوند بر طبق حکم حضور پر نور مرشد زاده موصوف با هم حاضر در بار شده نذر گذاریند و مورد  
الطاف شاهانه و مشمول عواطف خسروانه گردیدند بعد مراجعت از قلعه پانچل در بلده حیدرآباد  
چون موکب اقبال باراده مغرب رویه باهتر از درآمده روانه بلده محمدآباد میدیدند همیشه  
آن عالی منصب برابر عظم الامرا در خواصی عمارتی زر و خاص حضور پر نور شرف و مباهلی میگردد پس  
از معامای جنگ قلعه لنگرله همین که حضور داخل بلده حیدرآباد شدند شادی مبینت آبادی بهادر  
مسن در اقربای قریب خود بکمال تکلف و تزک و اخراجات بسیار بوقوع آمدن بعد حضرت غفرانآب  
نظر بدستی و انتظام امورات دولت و علوم و مراتب و مدارج آن مرتبه بلند ارجمند مرشد زادی

عالمقدره خویش را در ازدواج بهادر موصوف مبارکی و سمیت در آورده از سر نو جلوس شادی  
 را از تقسیم حویره های عمده و جوهر گران بها بهر اعلی و ادنی از امیران سرکار و ولتدار و تکلف  
 و تزک ساچنق رسم خانبندی و شب گشت و نوره های طعام لذیذ بی انتها و اخراجات لکوهار و پیه  
 نذر حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص و به امر او خوانین و اهلنیات  
 و منصب داران سرکار جهاندار از که تا مرگ ناپیده رونق بخش کاشانه شادی سمیت آبادی گردیده  
 اگر مفصل احوال اخراجات طرفین و تکلف و تزک و طمطراق روز ساچنق و شب رسم خانبندی  
 و سواری شب گشت نوشته از جا بهین بار قوام آر و کتاب علمی و شود نظر بطول کلام که عسادت  
 مورخانت مجملات خبر در آورده بر یک فقره چسبته اختتام نمود یعنی بیج چشمه باین تزک ندیده  
 بیج گوشی باین طمطراق نشینده القرض بعد ادای رسم شادی تا رحلت آن حضرت بهادر معز کمال  
 شوخت و عظمت اوقات عزیز خویش در زمره عالی منصبان اقربای سرکار بسر برده نام آور  
 روزگار گشت و در عهد حضرت سعادت منزل خدیو حق آگاه امیر کبیر علیچان بهادر سلند جاه نور الله  
 مرقده یونانیا افزایش مراتب و مناصب او بطور آمد که اکثر آنحضرت بتقریب شادی سیم الله خوا  
 فرزندان بهادر معز رونق بخش محفل شادی خانه گشته بجوهر اعلی ممتاز و شرف و سباهی خفته  
 و درین عهد سمیت همه بادشاه ذیجاه اعیان حضور یوز بنده کافعالی ناصر الدوله آصفیاه خلد الله  
 ملکه و عمره و دولت با افزایش منصب نه بزاری هفت هزار سوار و علم و تقاره و نشان نیل و عماری  
 و پالکی جبار و راهی و مراتب و رساله سواران پایگاه قدیم و پلاطنها ی بار و تو خچانه آتش باز  
 و شتر مالان برق کردار مسور بوده بخطاب امیر کبیر بالاتر خطا بهای دیگر سابق مفتخر و شرف گردیده  
 سرخو قار باسمان افتدار و اعتبار رسانیده بجایگزینده و در و لک روپیه زبان زد خاص و عام است  
 و مشهور انام سعید بحسن پرده خست رعایا و بر ایا و عدالت ستم دیدگان و بفریادری ظلم رسیدگان

که مور را از مار بجای نرسد نشاء و کام و بداد و دهی و عیالت گستری بهادر موصوفت تمامی رعایا و بر ایاک  
 و دایع و بدایع الهی اند بهای خیر مصروف و از خز و مندی و رسائی عقل رسائی آسمنج احتساق و  
 اشفاق و کمالات صوری و معنوی کارخانه دولت و شمت با نمره تزیب و زینت و آبادی دارد که در هیچ  
 یاست باین عظمت و شوکت از جمعیت مفصله مذکوره برابر جمعیت جنگی ولایتی تیار و هوشیار و خبردار  
 نیست سرانجام جنگی آنچه باید و شاید از سرب و گول و باروت و لوازمات لادری میا و حاضر مهورها  
 جمعیت فردا فرود را بلات اهل و تاخیر متصدیان دفتر و خزانه بروز مقرری میرسانند که احدی  
 لب لطلب نیکشاید و شبانه روز یکی از فرزندان جلوس در دولت خانه حضور با جمعیت  
 مقرری سرگرم نوکری و حرم و احتیاط بوده و در شست حاضر میماند اسپان با و پیمان کوه  
 شکوه با خوراکها و با بهامرتب اگر چه در دولت آصفیه صاحب جمعیت اکثر امیران سرکار جمعیت باسی  
 خویش مهور کار سرکار اندامه باین دست و نیز دوشی و خبرداری و تیاری که همه تیاری جنگی تیار  
 تمامی خبرداری خبردار و هوشیار و پیش و تعلیم روز و شب مهور کار و بار سرکار دولتداران صاحب  
 اقتدار و اعتبار است که اگر تجریر آوردند نیست بی پایان التحمل آن سرل امرای نامدار امیر است  
 صاحبان شوکت و شکوه ابوه جاه و شمت قدروان کمال و جویای اهل کمال رفیق پرور ستوده  
 خصال نجیب شناس صاحب تقاضای علوم حکمت علی الخصوص در علم ریاضی که عبارت از هندسه  
 و سبیت باشد و نیز در علم تقییل سالهای عمده تصنیف فرموده است شمس که مشهور آفاق اند و نفس الامر  
 علم ریاضی را آنقدر سهل و آسان تر نمود که خلقتی در اندک توجه و شوق بحصول مقاصد مطالب  
 بلند و آرب دلپسندار چندی میرسد اگر بوعلی سینا زنده میبود و داد این تخریر و لغز امید او و نیز در علم  
 حساب ریاضی خلاصه تخریر تصنیف آورد که آن معلم لطیف خلایق تر شده و لغز و ادراک هر ذی فعمی آید  
 اگر شیخ بها و الدین عالی میدید بعد دل و جان بشنای بی پایان لب انصاف میکشاد



معتمدی های متقدم و در بلده حیدرآباد استادان کامل علوم مقرر فرموده که طفلان غریبشمار  
شبان روز تحصیل علوم نقلی و عقلی مشغول و صرف اندین سعادت لبرلی و موسیت غظمی در هیچ  
عن سلف با دشامان قطبیه تا این زمان حصصین قدروان بود که بطور آمد و تا قوام روزگار مشهور  
خواهد بود و برای خوشنودی طفلان و توجه شوق ایشان دو دروپیه ماهوار میوه خورس  
به طفل میبند چنانچه بهر طفل سرپاشوق داشته از علم فستی خبر در عقاید و مسائل عبادات  
گرویده است و مجموع با استاد خویش شنون نماز پنجگانه و صیام ماه رمضان المبارک هسته  
و علی بذالقیاس انمال حمیره ارحمت و اقوال دلپسند و حرکات بلند با سخاوت بسیار و حسنا  
بی و شمار آن رونق بخش روزگار مشهور آفاق نیلی طاق نه رواق اندک از هزار کی و از بسیار  
اندک تحیر در آمد قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت اقر مفصل نیست لهذا با اندیشه طول کلام  
مجاها با قوام در آورد از می ثنات آن منبع عقل سلیم و خرد مستقیم دیو سخانه عالیشان و عمارات  
مسکن و مقام خود و صاحبزاده با مندر که نقشه هر سر عمارات عجیب و غریب بی مشارکت و شایسته  
کمیدگر بخرج لکهار و پیه با صارت در آمده حیرت افزای چشم و دیده نظاره کیانست که سیاحان  
بخت کشور بعیدیم المثالی آنها منقر و معترف اند و باغ باره دری که شلش را تا بهر بی ارباب استحقاق  
نشان میدهد تا کجا شرح داده آید و بیرون بلده عمارت خوش سلوب جهان نما و عمارت متعدد  
بازار و احداث عمارات کارخانجات تو سچانه و شیر که سیرگاه حضور پر نور است مع تباری تا لاجحه  
درستی و صفای سینه که زبان مردم مژک شهور است و تیر مساجد و لقر نمودن خطبسا و  
وزنان و ممولی یک لک روپیه خیرات ماه مبارک رمضان سوای یازده ماهی که عبارت از انعام  
الرامهای سال تمام باشد و سیل دوازده ماهی بیت الل شریف و ساوک با علما و فضلا و فقرا و آبادی  
لچو و بازار شمس آباد و غیره همه از مختصرات و می ثنات و حسنا آن منبع دانش است

علاوه برین عجایبات جو ابدی و سخن گوئی کرده فلکی مانند چیزی از خوب صنعت نقاشی یعنی هر کس که خواهد احوال خود بد ریافت آرد پیش آن گروهی شکل برود و سوال کند از هر قسمیکه مدعا نشین باشد جواب با صواب خویش از دستش آواز بلند بشود در عمارت جهان ناموجود است خاستت خدای مبیند و این مقدره تالی الا ان در عقل و خرد و در میان قیاس منکشف نشد مشهور به تسخیر جن نموده اند و علی بن القیاس صناعات و بدایات آن مخترع روزگار خارج از حساب و شمار اند حق این است که ذات والاایش بکتای این عهد است الله تعالی بسیار سلامت دارد انسان کامل بحیا پیدا میشود و بفضل الهی غنیمت باید دانست احوال فرزندان آنوالا مرتبتی بجهت فرط محبت خلاف طریق حروف تنجی علمی که کرده شرکای احوال ستوده والاایش می نگارد

## عمدة الملک بهادر

نام این گوهر دریای شرافت و نجابت که دلیل بر فرست خرد مستقیم و عقل سلیم دارد محمد رفیع الدین خان بهادر است خلف ارشد امیر کبیر از ابتدای آفرینش در سایه شفقت و والدین شفیقین کمال ناز و نعمت بدرجه شباب رسیده مزاج و طبع از منجم اعتدال چندی در گذشته تا باین حد رسید که طلمای عصر دست از معالجه و علاج بسبب کمال نجافت بدن و مزاج در کشیدند و بالمره انحراف و زرییدن اما داکتر انگیزی جرأت را کار فرموده آنجناب را تا بجلگه منضاتات بنگال که دارالاماره حکام انگریزیت بسواری مرکب جهان پمای جهاز سیرکنات و عجایبات عالم بنیان برده علاجی باقسام و انواع نمود که قدرت شانی مطلق معاینه گشت پس آن نوپاده چشمت و دولت در آنجا تماشائے عجیب و غریب را با حذر آورد و خریدی هزار بار و پیه از اجناس ملوات فرموده بعد القضا می قیاس بر کمال ملاحظت نمود از آنجا که همراهیان رکاب از مردمان اعزّه الهی ذات غیره بسیار بود

درین سفر سمینت اثر اخراجات جهاز و مکانهای لایق و سلوک با ارباب استحقاق آنجا که از اجتماع  
 خبر ورود و دیگر گوشه امیر کبیر از کتبه تا مرز هزاری و بازاری فقرا و غریبا مجموع برای استفادۀ خود حاضر  
 گردیده فوائدی بسیار برداشته اند از خطیر صرف رسید و شتره فیض عام تا فاس و عام ولایات  
 دیگر مشهور آفاق گردید و این سفر فحش اثر در سینه بکنار و دو صد و چهل و شش سفر بحری بوقوع  
 آمد الغرض آن عالی منزلت صاحبزاده است صاحبشان و شوکت مجمع صلابت و بسالت و وجابت  
 با اخلاق کریمانه و اشفاق شفیقانه مورد الطاف شاهانه مصدر عنایات خسروانه خاتمانه با تسبیح  
 مناصب بزرگان نام آور زان صاحب مراتب و مدارج سرفرازیهای مبرور و ثنی و خطاب عمده ملک  
 از پیشگاه خلافت شرف و بامیت و همواره بر طبق معمول مستمره حاضر در بار جهانمذراست آنچسکه  
 صفات و اوصاف پذیرده اینچاندان سموالکمان از شجاعت و سخاوت و غریب نوازی و سپاه  
 پروری و نجیب شناسی و دیگر ازین زیاده تر که تخریر درآمده همه در ذات آن برگزیده صفات  
 و آن مجمع خوبیهای بی نهایت مرشم اند با ندیشه اطول کلام سطرى چند مختصر نقلیم آورد که یادگار  
 روزگار است اگر فضایل علمیه از حکمت و ریاضی و غیره بازقام آورد دفتر بی پایان باید

## بشیر الملک بهادر

خلف الصدق و دومی امیر کبیر نام اصلی آن دو خطه پر سیوه اقبال و دولت محمد سلطان الدین خان  
 بهادر است آثار سخاوت و شجاعت و سخاوت و سیر فکری و بلند جلال و کشاده همتی و سپاه  
 پروری و نجیب شناسی و ثمر فغانوازی و قدر دانی ارباب کمال و فضایل علمی ریاضی هندسی و سنیتی و  
 صنایع و بدیع معنی اشعار هندی و فارسی و بالاتر ازین همه از ناصیه عالییش از ابتدای ورود و مقدم  
 مسود و الالیش درین عالم شهود و ماتد نور شمس و قمر منور است و الله جل شانۀ آن والا منزلت را

محب جو به خاق و کرم عطا نموده بود که کسی سائل واریا بجا بست سوای ملو نمودن و امن مقصد و مطلب  
 از پیشگاه آن پندیده حق جل و علی تهنی دست و خالی دامن بزرگ و دید گو یا حضرت آفریدگار آن  
 منبع امارت و مروت را خلق مجسم آفریده بود و از پیشگاه خداوند نعمت بدرجه های بلند و مراتب احسنه  
 بطلب ملکی و منصب بزرگی مشهور آفاق معجزا بعبادت سرفرازی و افتخار از دوایج مرشد زادی  
 عالی درجات مشرف و سیاهی و منتظر گردیده سرعز و قار باسمان افتد اردار و اگر بیان تکلفات  
 و تحمل اخراجات جلوه سوم شادی بهیست آبادی بقلم آرد این مجموعه گنجایش تحریر و تقریر ندارد  
 لهذا بر دو فقره حسب مطلبی که در نظر دور میان حقیقت خرد نزدیک تر است اختتام و انصراف  
 نمودیم برای دیدن این تکلفات شاهانه مردم صوبه او رنگ آباد و صوبه ایچیور و دیگر مملکت بر آن پور  
 و بندر بسبی و پونا و غیره مبلغ بسیار خرج کرده در بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد آمدت تا انصراف شادی  
 تا شادای عجیب و تکلفات غیب زاده را الوقوع دیده و تحیر و تعجب شغف و سرور روانه او طمان خود  
 آشتی رسد حال اخراجات کثیره شادی و هجوم مردم اطراف بلده و ذوات بلده از وضع و شرف امیر  
 و غیب و فقیرانی و علی در نظر لوالالبهار کاشمش و النهار هوید است حاجت اظهار ندارد و بر وزرم  
 چو تهنی که رسم آوردن عروس از خانه بهیست کاشانه نوشته بدو نشان بهایون عالیست مرشد زاده بلند  
 اقبال مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر و ام اقبال جلوس سواری شاهانه رونق بخش شادی خانه  
 امیر کبیر شده متوجه تماشای رقص پریر و بیان خوش آهنگ گشته بعد ادای رسم شربت بدست خاص  
 امیر کبیر و نوشته در محفل جلوس و اندرون محل سواری باغ و بهاری عروس را همراه سواری خویش  
 با تکلفات خاقانه داخل محل مبارک فرمودند محررا در اوق نیز در خواصی مرشد زاده موصوف مامور  
 موچل خاصه بود و بر وزرم حسابندی بوقت شب محلات سراوق نشین عصمت و عفت نیز در ولتخانه  
 نوشته تشریف از زانی فرموده ادای رسم نمودند بفضله آن و الامرتبت از آبا و اجداد و موثر الطاف خردانه

و مصدر نوازشات شاهانه است آنچه پرداخت اینچنان دران سمو الملکان منظور خاطر مبارک حضور پر نور  
وام اقبال از عهد حضرت منقرتتاب است با سچکس از خانزادان ق بیم این قدر پر نور الطاف نیست

## معظم الملک بهادر

فرزند دلبند امیر کبیر نام اصلی آن عالی منزلت محمد بهادر الدین خان بهادر است احوال ستوده و فضالش  
خارج از ارقام قلم حقیقت رقم تو ان گفت معونه الزابت ای آفرینش جلوه عالی منصبی از حمیره  
منورش مانند آفتاب تابان و درخشان در اندک حاضر باشی حضور پر نور و الطاف بکران  
و مشمول عواطف بی پایان شاهانه گردیده منصب بلند و مراتب رحمت فایز و مباحی گشت  
و حکم جهان مطاع شرف صدر و ریافت که شانه روز با جمیعت مقرری حاضر گشت دولتخانه عالی  
باشند و نیز خطاب ملک و منصب مناسب عمره و سبب فرایبی و دیگر موروثی شرف اندوز گشته  
نام نیکنامی خویش به حضور روزگار بلند آوازه ساخت و گوی سبقت از هم چنان زمانه بخرد و فرزانه  
در ربود و در زمین بارباب حاجات کشود امیر است عالی همت صاحب نفس قریه حافظه آتش شرف  
کلام الهی غیب پرور و زحم شمار بر حال افتادگان روزگار غم خوار قدر دان اهل علم معلوم عقل و نقل  
یکتای عصر کشاده چهره جشاش و بشاش که موافق حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم  
و لیل بر کمالیت ایمان آن کامل الایمان است المؤمن حشاش و بشاش داد و دهنش آن مرجع خلائق  
را حدی نیست نه بر ملا زمان خویش بلکه علی روس الاشهاد و سلوک با مردم کمال مرتبه کمال دارد که در

حصرنی آید صاحب اوقات عابد زاهد به جمیع صفات بزرگانه صوف قلم را

طاقت ارقام شرح و لبط آن محض خیر و خیر منست

که تواند نگاشت

## اقتدار الملک بهادر

خلف ارجمند امیر کبیر نام علی آن و الا نشان محمد شیدالدین خان بهادر است که شاد و شاد از جیبر  
 بنیشتن با این بهین گشته هم با سگم کردید و باقبال خدا داد خوشی تشریح مرشد زودی عالی  
 منزلت به مراتب و معارج اعلی در مدارج و منزلت و الارسیده سپهر شکر و سپاس آبی را همسر فلک عظم  
 گردانید الحق آفتاب اخلاق و کرم خصایل پاکیزه خاندان سموالکمان خویش خوش مزاج شگفتند و  
 خندان طبیعت با جمیع صفات امیران عالی منصب مورافاق و پنجیکه فنصایل علمی ریاضی و طراحی  
 اشکال و اوضاع از او را که ساین با شد بهر هزار فرزندان عالی مدارج مانند بازی طفلان در دست  
 و زبان است معتمد اگر تفصیل تکلفات این جشن سرور و سورتم تجریر در آرد زمانه فرصت نمیدهد  
 و دفتر دیگر باید تمذاب و کلمه خلاصه مانده بگرداند که تا انقضای ایام شادی خلقت خدا را سرور  
 موقور و انبساط نامحسور بود و در سواری شب گشت قریب تر گردید که عمارت بلند پایه و کاکیز  
 بازار از گران باری اهل تماشای بلاد و مناصد رفتند یا خود را از جنگ و جدل با هم براس  
 بای قیام هلاک کرده بجای دیگر اندازند الغرض عالی قسمت را فیض از مبدع فیاض است صاحب  
 منصب عمده خاندانی انبایات موروثی جمیع مراتب سرفراز و همواره به پیشگاه خلافت موقر و ممتاز  
 بر روز هم چو تنی بدست نوز و مرشد زاده بان اقبال منظر الدوله میر فتح علی خان بهادر در اقبال  
 رونق افزای کاشانه دولت امیر کبیر شده بر طبق مستمره بعد ادای رسوم مقرری طرفین سوار  
 عروس بدولتخانه عالی رسانیدند محررا و اوراق آن روز هم باریاب خواصی مرشد زاده موصوف  
 بود و فضل قادر علی الاطلاق در همین سال صاحبزاده نونهال بلند اقبال از بارگاه جاه و جلال  
 احدیت کرامت شد و تعالی شانه در سایه عاطفت حضور پر نور دام اقبال و پرتو والدین

و عنایات جد و جدہ بے طبعی بلکہ خضری رسانند آمین رب العالمین حضرت اعلیٰ بندگان عالی کمال  
 شفقت خود رونق بخش کاخ تولد شہ سیم جو اہر اعلیٰ سرفراز فرمودند و چشمہا بعمیل آوردند در باب  
 زقلم فضایل انجانان و الا نشان فقط یک شعر اتمام کلام مینماید شعر این سلسلہ از طلائی  
 ناب است بہ این خانہ تمام آفتاب است بہ اللہ تقدس و تعالیٰ ہمہ را بزیر سایہ عاطفت خداوند  
 نعمت بسیار سلامت دارد کہ خلاصہ سلطنت و اصل حصول دولت ایشانند و بس آمین آمین آمین

## شاهپیارالدوله بهادر

خانہ شاهپیارالملک بہادر برادرزادہ مظفرالملک سہ علیخان بہادر نام اصلی اش رونق علیخان بہا  
 است بزرگان بہادرند کہ در قلعہ سگین پلی وغیرہ سیرات و معاش از پیشگاہ بادشاہان تیموریہ خصوصاً  
 از عنایت حضور خلدیکان عالمگیر بادشاہ دارند و کارهای نمایان بطور آورده اند معہذا در عہد  
 سلطنت حضرت غفرانمآب سیر نظام علیخان بہادر اصغرا ثانی مظفرالملک بہادرند کہ صاحب فوج  
 شہت ہزار سوار قتل و جنگ کثیر کرد کہ بار او نجات پردهان والی ہونا بوقوع آمدہ بود و ادومی  
 و مردانگی دادہ مورد تحسین و آفرین گردید چون نسبت کندی ان شاهپیارالملک بہادر سطور با صبیہ الی بیان  
 سیت الملک خلف اعظم الامرا اسطو جاہ دار الہمام سرکار دولتدار بوقوع آمد در جہا اششہرہ در جہا بند  
 مراتب ارجمند رسیدہ مشہور آفاق گشت و در عہد حضرت منقرت منزل علی حضرت مسکن در جاہ  
 بہادر ہوارہ صاحب مقرب بودہ خواہی نشین آن حضرت بود و با جمعیت سواران و پادشاہان  
 بارہمیشہ مامور کار سرکار ماند امیری بود کہ وجاہت و شجاعت و سخاوت و نجیب پروری و سلوک  
 با سپاہ و داد و کوشش او با خلق اللہ کم بدگری نظر آمد بعد جلوس علی حضرت حضور پر نور او ام اللہ اقبال  
 و عمرہ و سلطنت و دینیت بیات نمود اما رونق علیخان بہادر بعد حلت پدر بزرگ وار خود

مامور کارخانه خویش شده و سایه پرده خست خراوند نعمت بخطاب شاه بسیار الدوله و جاگیر و منصب  
بزرگانه سرفراز و مباحثت در جمیع صناعات خانان خود موصوف و همواره حاضر در بارها و آرا  
و در علوم عقلی و نقلی و ادراک مذاهبا استعداده و اتق بشوق بسیار و محنت بشمار بهر سائده مصروف  
تتمیل ثبات روز است چون در خانان بهادر معترف شوق سخا بسیار لهما بهادر مذکور اکثر مالوف  
جانوران سخاری از باز و بجزی و غیره است و اوقات عزیز خود به تفریح مزاج تماشای آن نسیز

مشغول دارد  
شاه نواز جنگ بهادر

خلف دویمی طالب الدوله بهادر مثل جان نام صلی الله علیه و آله بنام سلطان بهادر است در عهد حضرت  
مغفرت منزل علیه الرحمة ابتدای شباب به تقریب مذعبین و نوروز و سالگره حاضر در باز میگردید  
و درین عهد حضور پر نور دام اقبال سور و الطاف شاهانه گشته بخطاب سرفراز و منصب و جاگیر موری  
ممتاز امیریت کشیده مزاج تیز فم فطرت با سلیقه کمال رسیدگی جزئی و کلی معاش خوش گذران  
در علم شعر منعی و تاریخ دینی و قدر شناسی اهل کمال کمال دارد و همواره موافقت با صاحبان دفتر  
مال داشته در بر آوردن کارهای غیر اساعی حیا بجا سیر و اما برآمد کار دیگران را بالاتر لباوک  
ذات خویش بشمار و هر چند دیر تر باشد از دست خود نسیز به \* \* \* \* \*

حسرت الطاهر طالب الدوله بهادر

خلف الصدق بزرگ طالب الدوله بهادر مثلجان مرحوم کولوال بلده حیدرآباد نام صلی آن منبع  
خوبیا حسن علیجان بهادر است بهادر مرحوم در عهد حضرت غفرناکاب و حضرت مغفرت منزل بخدمت کولوالی  
بلده و خدمت آختدیگی طوبایا پان خاص بجایگرمه و منصب مباحی بوده و ولایت حیات نمود

طالب



اما بعد حلیت پدر بزرگوار خود و خدمات موروثی و قلوب داری قلوب حکمتیال و جایز قدیم سرفراز و ممتاز  
 گردیده مورد الطاف شاهان گشت و درین عهد علیحضرت بن رگالغالی حضور پر نور پادشاه عالم نمایان  
 ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره باضافه منصب و رساله دو صد سواران نماینده اهل ایران  
 و بجالی خدمات موروثی شرف و بسا هست است کثیر الاخلاق صاحب نعم و فراست عقل کیاست  
 اموات سرکار اربابان راسخ و درستی انتظام داده که مزیدی بر آن منعمونیت و سواری اسپ  
 و اسپستاسی و نجیب دانی و سخاوت و شجاعت فریبتنخب دولت باجمیعت سواران و پلاهنهاس  
 بار و اضراب توپخانه آنا فانا خبر دار و مویشار صاحب منصب چنزاری سه هزار سوار و علم و تقاره و  
 نشان فیل و نوبت بروز هر عید با جلوس تمام برای نماز عید رگاه رفته بر گاه حاضر در بار جهاندار  
 میگردد و اول نظر الطاف خداوند نعمت مبارک و احاشش شده و نذر او بدو چه نذیرانی در حق آید بعد  
 اذان نذر تمامی اهل دربار میگردد با همه تعلقات خود حاضر در بار فلک افتد راست

## حسب الظاهر الدوله

نام اصلی این یوسف مرزاست خلف ظفرالدوله احتشام جنگ فرخ مرزا بنیره ظفرالدوله پادشاه الملک  
 بن کشته شدن احتشام جنگ مذکور مدتی بجال تکلیف بسیار از ناتوجی اسطو جاهد دارالمهام که نمایان  
 ایشان عداوت بوده مورد ادران و تمان ستورات خانه در قلع کلبه که مقید بود و در دیوانی سیر عالم  
 با در سب الحکم حضرت بمنقذ منزل وارد بلده حیدرآباد شده در راه باقی معقول سرفراز گشته  
 شردی گردید و درین عهد حضرت بن رگالغالی حضور پر نور اوامد ان اقبال تبار تقدیر بار یافته  
 پنصب چنزاری سه هزار سوار علم و تقاره و رساله چهار صد جوانان شیر و پهل و نذر بهای توپ  
 و جایز چنزار و پوزان در راه های قدیم شرف و سرفراز گشته و اوقات خود بخوبی بسر برد و در دانش